

چشم انداز پرونده هسته ای ایران

احمد سلامتیان، مجید سیادت و مهرداد درویش پور در باره آینده

مذاکرات هسته ای

سخنرانی پالتاکی

برنامه مشترک

اتحاد جمهوری خواهان ایران و اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی
در ایران

برای شنیدن برنامه

http://www.youtube.com/watch?v=d12_N0oUaZk&feature=share

آقای گنجی سفسطه نکنید!

پایا راستگونیا

شاید مسأله ای چون حقوق بشر و از جمله آنها، حق آزادی بیان در استدلال عقلانی و منطقی به قدرت و قوت مسائل صرف منطقی یا ریاضی نباشند، ولی همچنان درجه بسیار بالایی از منطق و اعتبار عقلایی را با خود و در بطن و متن خویش به همراه دارند...

دریکی از برنامه های پرگار در بی بی سی فارسی، پیرامون موضوع توهین به مقدسات و ادیان، از آقایان عبدی کلانتری و اکبر گنجی دعوت شده بود تا پیرامون این موضوع به بحث و گفتگو پردازند، که البته به روال مرسوم و با مهارت مجری توانای این برنامه آقای

کورش کریمی در طرح پرسشها و پیش بردن بحث به مناظره ای بین افکار و نظرات این دو بدل گردید. این برنامه البته مربوط به مدت ها پیش بود ولی در چند روز اخیر دوباره در صفحه اینترنتی بی بی سی فارسی قرار گرفت، به همین دلیل و به جهت اهمیت موضوع مورد بحث در این برنامه، سعی می شود در این نوشته به بررسی و نقد پاره ای از آنها پرداخته شود. بخصوص با توجه موضع آقای گنجی یا مواضع کسانی که چون او می اندیشند.

در این برنامه آقای عبدی کلانتری از این موضع که نباید به هیچ وجه محدودیتی در آزادی بیان و ابراز عقاید گذارده شود سخنان خودشان را آغاز نمودند و با روالی منطقی تا پایان برنامه نیز به دفاع از موضع خویش و استدلال در این رابطه پرداختند. اما آقای اکبر گنجی در پاسخ به این پرسش از همان ابتدا به موضوع دیسکورس یا به عبارتی گفتمانی که موضوعاتی از این دست یعنی موضوع توهین به ادیان (به مانند مسأله کاریکاتورهای که در دانمارک در رابطه با پیامبر اسلام منتشر گردید) که می تواند تاحدی در رابطه با هم موضوعات مطرح در اجتماع از جمله موضوع مورد بحث در این برنامه صادق باشد، پرداختند. امّا در انتخاب مسأله دیسکورس از سوی ایشان و اینکه می باید در بررسی موضوعاتی از این دست، ابتدا به دیسکورسی که موضوع در آن مطرح می گردد توجه نمود به خوبی انگیزه ها و دغدغه های دینی و مذهبی ایشان در رابطه به موضوع توهین به ادیان و در اینجا به طور مشخص دین اسلام آشکار بود. و همین مسأله ایشان را به ارث ادله و شواهدی رهنمون گردانید که به نظر ناشی از خلط مبحث از سوی ایشان و گرفتار آمدن در تار پود یک سفسطه و مغلطه (ناخودآگاه) یا توسل ایشان به چنین سفسطه ای (خودآگاهانه و تعمدی) بود.

همانطور که اشاره شد این مسأله صحیح به نظر می رسد که موضوعات مطرح در جامعه از جمله مسائلی که در رابطه با توهین به ادیان (از سوی کسانی که این برداشت را از موضوعاتی نظیر کاریکاتورهای مربوط به پیامبر اسلام دارند) و آزادی بیان (از سوی کسانی که مسأله توهین را در این رابطه نپذیرفته و این موارد را در شمول حق آزادی بیان به حساب می آورند) مطرح هستند تا حدی شکل و شمایل، نحو ارائه و تبلور بیرونی و ریخت عینی خویش را از گفتمان غالب و مسلط در تمدن و جامعه ای خاص یا جامعه جهانی به طور اعم در شرایط زمانی (و مکانی) مختلف پیدا می نمایند. اما به هیچ وجه نباید موضوع را در اصطلاح محاوره ای به حدی کش داد و تا اندازه ای بر آن

پافشاری نمود که بالطبع نسبی‌گرایی یا نسبی‌انگاری که بدین نحو از نحو استدلال حاصل می‌شود فضا را بر تحلیل منطقی و شفافیت بحث تنگ یا تیره و تار ساخته و صرفاً به عنوان یک ابزار جدل از سوی طرف مناظره یا مجادله در دفاع حال به هر نحو ممکن از موضع خویش به کار گرفته شود. از جمله در رابطه با موضوعی همچون آزادی بیان و حقی که برای شهروندان یک جامعه در این زمینه مطرح است، باید توجه داشت که پاره‌ای از موضوعات را نمی‌توان ذیل مسأله دیسکور و گفتمان مورد تأکید آقای گنجی در این برنامه به گونه‌ای بیان نمود، که در سایر نسبی‌گرایی حاصل، موضوع و دفاع از آن به تمامه از حیظ ارتفاع ساقط گردیده و نه تنها حق بر کرسی شایسته خویش ننشسته و حق دار به مقصود نرسیده، بلکه ایشان در جایگاه متهم و همدریف با آن قرار گیرد. در طول تاریخ انسان با پاره‌ای از موضوعات منطقی، عقلی و علمی رویارو بوده و همچنان روبروست که هیچ یک از دیسکورس‌های مختلف مطرح در شرایط تاریخی و جغرافیایی متفاوت نتوانسته اند آنها را برغم تأثیرات این دیسکورس‌ها در برجسته یا کمرنگ نمودن آنها در این شرایط مختلف گفتمان‌های تاریخی، آنها را به کلی بی‌اثر و خنثی نموده و از دایره عقل و منطق و علم خارج گردانیده و مثلاً آنها را غیر عقلی، غیر منطقی و غیر علمی جلوه دهند بلکه این موضوعات همچنان از گذشت دور تا کنون به عنوان «مسأله» (problem) مطرح بوده اند. معقول و منطقی بودن این مسائل را نباید منوط و موقوف به نحو عرض عینی و بیرونی آنها در شرایط تاریخی و جغرافیای خاص و حتی بعضاً به طور سخیفی، به جاذبه‌ها و فعل و انفعالات سیاسی مطرح در جوامع مختلف نمود. از آنجمله منطق بنیادین در پس موضوعی چون حق ابراز عقاید و آزادی بیان و به طور کلی حقوق بشر، حتی اگر بشر طی قرون و اعصار پیش از این که این حقوق مطرح و مدون گردند، عملاً از آن برخوردار نبوده و آن را مطرح نساخته است، هم‌گزاره‌های منطقی، استدلال‌های فلسفی و قواعد و قوانین علمی، در زمانهای خاص و در گذر تاریخ مطرح شده، تدوین یافته و به عبارت درست‌تر کشف گردیده اند، بی‌شک گفتمان‌ها و شرایط خاص زمانی و جغرافیای در مطرح و مکشوف شدن این مسائل دخیل بوده اند، اما بدیهی است که این مسائل مکشوف گردیده اند و نه اینکه صرفاً مخلوقات و ابداعاتی باشند که بتوان به این گفتمان‌ها و دیسکورس‌ها نسبت داد. مشخص و ملموس‌ترین این مسائل در مثال، قواعد و قوانین ریاضی و بسیاری از گزاره‌های منطقی هستند. به همین ترتیب شرایط و به تعبیر آقای گنجی دیسکورس‌هایی که بعد از مکشوف شدن این مسائل در جامعه مطرح می‌گردند، به رغم تأثیرشان در برجسته و کمرنگ‌تر کردن آنها در این شرایط و قالب

ها، نمی توانند آنها را از درجه عقلانیت و اعتبار ساقط نمایند.

شاید مسأله ای چون حقوق بشر و از جمله آنها، حق آزادی بیان در استدلال عقلانی و منطقی به قدرت و قوت مسائل صرف منطقی یا ریاضی نباشند، ولی همچنان درجه بسیار بالایی از منطق و اعتبار عقلایی را با خود و در بطن و متن خویش به همراه دارند که آنها را، کمینه در استدلال و تعقل، به هیچ وجه مغلوب دیسکورس های مورد تأکید آقای گنجی و نسبی انگاری که ایشان در تزریق آن به محاجه و مجادله سعیبلیغی می نمایند، نمی سازد.

با توجه به شرایط عینی و تبلور موضوعی چون حق آزادی بیان و به طور کلی حقوق بشر بدیهی است، به عنوان مثال، بسیاری از مفاد مطرح در اعلامیه جهانی حقوق بشر، در بسیاری از کشورها (نظیر ایران) و حتی برخی از آنها در کشورهایی که بیشترین سعی را در پیاده نمودن و تطبیق قوانین خویش با آنها داشته اند رعایت نمی گردد، اما همه اینها نمی توانند بر عقلانیت و بنیان منطقی و مستدل این مقوله ها خلل ابطال کننده ای آنچنان که منظور آقای گنجی است وارد کند.

ممکن است این دیسکورس ها در برجسته شدن یا کردن بنیادگرایی و تروریسم اسلامی نقش داشته باشند، که دارند، اما در عین حال نمی توان به درونمایه های ناظر بر خشونت و تبعیض غیریت ساز و غیر ستیزی که در اسلام بسیار برجسته بوده و همواره به راحتی دستمایه تفکرات خشونت گرا و تروریستی از یکسو و دیسکورس های مورد اشاره آقای گنجی از سوی دیگر قرار گیرند، بی توجه بود. به فرض فارغ از توجه به مقول دیسکورس، هرگاه مسلمانان بخواهند نظامی تأسیس کنند که در آن دستورات و احکام اسلامی و شرعیات این دین با توجه به منبع اصلی این دین به مورد اجرا گذارده شود این نظام بالقوه و بالفعل برخوردار از میزان معتنا بهی از هم آنچه‌هایی خواهد بود که مصداق تبعیض، خشونت، خودکامگی و خفقان و نفی آزادیها و حقوق انسانی و اساساً نفی انسانیت است، از آنرو که این منبع فارغ از شرایط مختلف زمانی و مکانی فی نفسه و ذاتاً دارای محتویاتی در این راستا بوده و این در تمام طول تاریخ مصداق داشته است. شما نظام اسلامی بدون تبعیض نخواهید داشت مگر آنکه در یک وضع فرضی آنرا چنان بی یال و دم و اشکم سازید که دیگر نشانی از اسلام در آن نمانده و به واقع دیگر اسلامی نباشد. چیزی که همواره کانون دعوی بنیادگرایی و بنیادگرایان خواهد بود. راه حل به نظر این بوده است که اساساً از خیر نظام دینی گذشت و در واقع آنرا مقهور و منکوب رهیافت مسلط دیگری گردانید که آنرا تحت یک اراده مسلط وادار به

استعفا از ادعای خویش نماید، نه اینکه نظامی ساخته شود که همه ماهویت های خویش را وانهاده باشد. لاقلاً تا به اکنون دست کم در مورد اسلام شاهد مثالی یافت نشده که بتواند در عین مقهور نشدگی آن و با توجه به ذات مؤکد در غیریت سازی آن از تبعیض گرای بری بوده و تکرر و آزادی را به درستی پذیرا گردد.

امّا آنچه سفسطه مورد اشاره در ابتدای این نوشته را در موضع آقای گنجی مشخص می نماید مثال هایی است که ایشان در تأیید این موضع ذکر می نمایند. ایشان در تأکید خویش بر ساری و جاری بودن تأثیر دیسکورس های مورد توجه شان در موردی مانند توهین به ادیان یکی به مسأله عدم امکان ابراز نظر در مخالفت و انتقاد به هلوکاست و دیگری به مسائل نژادپرستانه مثلاً در جامعه ای مانند آمریکا در رابطه با سیاهان اشاره می نمایند.

نویسندگان متن حاضر در نوشتن دیگری (که هرچند در نگارش کمی با شتابزدگی همراه بود) تحت عنوان «بازشناسی یک سفسطه» مصطلح و رایج بیشتر از سوی دین باوران» به موضوع احترام به عقاید دیگران و بیانی که در این زمینه نزد بسیاری مرسوم است «باید به عقاید دیگران احترام گذاشت» (بیشتر بدین معنا و به این نیت که در مقابل آنها لب فرو بندید و سکوت پیشه کنید) این مواضع را مورد نقد قرار داده و آن را توأم با یک سفسطه و ناشی از خلط (بعضاً زیرکانه) دو مبحث متمایز از یکدیگر دانسته است. بدیهی است که استدلال مورد بحث در آن نوشته در رابطه با موضوعی چون انتقاد و مخالفت کاملاً آزادانه (به باور نگارنده نوشته مورد اشاره) یا توهین (به باور بسیاری که از «احترام به عقاید دیگران یا یکدیگر» سخن به میان می آورند و مخاطب به باورشان موهن را به سکوت دعوت می کنند) نسبت به ادیان یا عقاید نیز که سویه دیگری است از همان مبحث احترام به عقاید یا مقدسات، قابل تعمیم می باشد.

در نوشته مذکور این موضوع بدیهی مورد بررسی و بازشناسی قرار گرفته بود که مقوله یا مسأله «احترام» موضوعی است مطرح در حوزه اخلاق، و از آنجا که موضوع اخلاق، همواره انسان من حیث انسان، سوای نژاد و مشخصات ظاهری و نیز عقاید و افکار اوست، از این جهت بدیهی است که انسان واجد و شایسته احترام اخلاقی نیز خواهد بود امّا همانطور که در اصطلاحی چون «به عقاید یکدیگر» (در اکثر مواقع منظور مقدسات) احترام بگذارید» مصرح است، موضوع اخلاق و بالطبع احترام از انسان فراتر برده شده و بر عقاید، باورها و اندیشه های تعمیم یافته است، دو حوزه ای که می باید به تمایز آنها از یکدیگر و

معیارها و شاخص‌های مطرح در بررسی هرکدام توجه نمود. انسان موجودی است اخلاقی و با شاخصه‌های اخلاقی همچون احترام می‌توان با آن رفتار نموده و احکام و گزاره‌های اخلاقی را در رابطه با او ساری و جاری دانست. اما عقاید، اندیشه‌ها و باورها موجوداتی اخلاقی و بالطبع موضوع اخلاق و به طور اخص احترام اخلاقی نیستند و شاخص‌های معقول در بررسی و بازشناسی و ارزشگذاری عقاید و باورها شاخصه‌ها و معیارهایی چون منطقی یا غیر منطقی، درست یا نادرست، حق یا باطل و خرافی یا واقعی بوده و در بررسی و ارزشگذاری این موضوعات ملاک واقع می‌گردند. در رویارویی و برخورد با عقاید جایی برای ادلای اخلاقی و محاجه با توجه به اخلاق نمی‌تواند منظور داشته شود. همانطور و به همان ترتیب که به عنوان مثال نمی‌توانیم این حوزه را به لحاظ عقلی و منطقی با معیارهای زیبایی‌شناسانه مورد بررسی و ارزشدآوری قرار دهیم.

بنابراین گزاره‌هایی چون «باید به عقاید احترام گذاشت» یا بیان دیگری از همین منظور چون «نباید به عقاید توهین نمود» دارای بنیاد منطقی و معقولی نبوده، حاکی است بر خلط مبحث بین دو حوزه مذکور و از این رو نشانگر رفتار آمدن در تار و پود سفسطه‌ای باطل است.

در این میان می‌باید نکته بسیار مهمی را نیز متذکر گردید، و آن مسأله، موضوعی است که عقاید و باورها بدان اشاره دارند. این نکته بخصوص در رابطه با مسأله آزادی بیان و ابراز آزادانه عقاید از اهمیت زیادی برخوردار است، مسأله این است که گاهی موضوع این باورها و عقاید خود، نه به باور و عقیده‌ای دیگر، بلکه مستقیماً خود انسان را هدف مواضعی قرار می‌دهند یا خود به نقض آزادی یعنی زمینه و بستری که عقاید باید در آن آزادانه ابراز گردند منتهی می‌گردد، یعنی همواره ممکن است که عقاید به طور آشکار و انکار ناپذیری انسان‌ها را آماج باورهایی دایر بر تبعیض و نابرابری عینی و عملی، خشونت و حتی ترور و حذف فیزیکی کنند، یا در شکلی دیگر از آزادی به طور آشکار و بدیهی در جهت حذف خود آزادی سوء استفاده به عمل آید، که البته، از این دو مورد، مورد نخست همواره برجسته‌تر و عینی‌تر و از این رو ضرورت توجه و مقابله با آن بدیهی‌تر به نظر می‌رسد. همانند موضوعی که می‌تواند در زمین نژادپرستی مطرح باشد و مثالهایی که آقای گنجی در این برنامه بدان اشاره دارند نیز از همین زاویه قابل بررسی خواهند بود. در این زمینه منع چنین باورها و عقایدی نه به دلیل توهین آمیز یا غیر

محترمانه بودن آنها بلکه به دلیل همین سوء استفاده ای است که می تواند از آزادی به عمل آید در جهت از میان برداشتن آزادی و برابریها و نفی هویت انسانی گروهی از انسان ها که در زمینه آزادی و حقوق انسانها مطرح و ضروری هستند.

در مثال های مورد نظر آقای گنجی در رابطه با عدم امکان مخالفت با هلوکاست (از آنجا که این اتفاق پیرامون باورهای نژاد پرستانه شکل گرفته و انتقاد به آن نیز بر این مبنا فرض شده و در بسیاری از مواقع دست آویز عقاید نژادپرستانه بوده است) و نیز منع و محدودیت عقاید نژاد پرستانه در رابطه با سیاهان، موضوع چنین عقاید و باورهایی نه عقاید و انتقاد شایسته و بایسته ای به باورهای انسان و مخالفت در جهت روشن ساختن حق و باطل در این باورها، بلکه موضوع آنها همانا خود انسان به عبارت صحیح تر پاره ای از انسانها هستند که انسانیت و حقوق انسانی آنها هدف تشکیک تبعیض قرار گرفته و آشکارا نقض شده است، تشکیک و تبعیض صریح به صرف نژاد و ویژگی های ظاهری که در تصویری که از ماهیت و هویت انسانی و انسانیت در جامعه معتقد به حقوق و آزادی های انسانی وجود دارد، نامربوط بوده و معیار ارزشداری در زمینه انسان ها قرار نمی گیرند. و برخوردی که در جوامع آزاد با عقاید نژاد پرستانه صورت می گیرد نیز با این استدلال قابل دفاع منطقی هستند.

اما باید متوجه بود موضوع باورها و ابراز عقایدی که از آنها به عنوان توهین به ادیان یاد می گردد، همانگونه که مشخص و بدیهی است، عقاید و باورهای دینی و مذهبی هستند و بنابراین بدیهی است که، نه می توان با شاخصه های اخلاقی به مقابله با آنها برخاست و از احترام و توهین در این رابطه سخن گفت، و نه این عقاید با توجه به نکات قبلی ذکر شده از مواردی محسوب می گردد که به تبعیض و تشکیک نسبت به انسانیت انسانها یا گروهی از آنها باز می گردد. مثلاً عقایدی که دین اسلام و محتویات سمبل ها و نشانه های آن را حال به هر نحو، مورد اشاره و انتقاد قرار می دهند مانند کاریکاتورهای مطرح در برنامه ای که آقای گنجی در آن حضور داشتند، در دایره اخلاقیات و نیز تبعیضات انسانی قرار نمی گیرند.

در اینجا باید نکتۀ مهم دیگری را مورد توجه قرار داد و آن نگاه به اسلام (و نیز یهودیت و به درجاتی متفاوت دیگر ادیان) از چند موضع است، یکی موضع و نگاهی بیرونی و متساهلانه به این دین است. در این نگاه می توان گفت اسلام یک ویژگی دخیل در ماهیت و هستی انسانی انسانهای باورمند به اسلام و نیز به عنوان مثال از خصیصه

های نژادی و ژنتیکِ انسان های مسلمان، یعنی یک ویژگی که با توسل بدان بتوان انسانیتِ انسان های معتقد به این دین را با توسل به عقاید نژادپرستانه، زیر سؤال برده و در آن تشکیک نمود، نیست، بنابراین این نگاه متساهلانه حق ابراز آن و طبعاً حق اعتراض و انتقاد به آن را ملحوظ و از آن دفاع می کند. در این نگاه اسلام همدریف و در ضمیرِ دیگر عقایدی که انسان ها می توانند آزادانه بدان باورمند باشند قرار می گیرد، باورهایی چون: آتیه نسیسم، کمونیسم، لیبرالیسم و هم‌نظرات علمی، فلسفی، خرافی و ... (منهای عقایدی که نه عقاید، که خود انسانیت و حقوق گره خورده با این هویت انسانی را هدف تبعیض و تشکیک قرار داده او را به طور مشخص در نژاد، طبقه و دایره‌ی عقیدتی خاصی قرار می دهند و اغلب اسباب اثبات و تفاخر به خویش و نفی و تحقیر دیگری را فراهم می آورند)

دومین نگاه که که ویژگی های آن از مطالب مندرج در پرانتز فوق استخراج کرد، نگاهی از درون یعنی نگاهی است که باورمندان به ادیان مثل اسلام و یهودیت و به درجات مختلف و متفاوتِ دیگر، ادیان دیگر به خویش دارند. آنها از دین خود ماهیتی تبعیض آمیز و در نتیجه احتمالاً بتوان گفت شبه نژاد پرستانه ارائه می دهند و عقاید دینی خود را بخشی ماهوی از هستی انسان های معتقد به این ادیان به حساب می آورند یعنی گونه ای متمایز از انسان را در این رهیافت تبعیض آمیز به وجود می آورند به نام «انسان مسلمان، یهودی، مسیحی و ...» هیچ مسلمانی نمی تواند از پاره ای احکام که به صراحت ناظر بر این مفهوم و معنی از تبعیض است، شانه خالی کرده و آن را به راحتی توجیه نماید. مضامینی چون «همانا برترین شما کسانی هستند که با تقواترند» و احکامی که در ارتباط با نجس بودن کافر یا تبعیضاتی که در رابطه با برخورد و رفتار با معتقدان به سایر ادیان و حتی در درون این دین، در ارتباط با باورمندان به شعب مختلف این دین آشکار و مصرح است که به جهت شیوع و وفور موارد و تأکیدات به عمل آمده بر آنها در این دین لازم به اطاله کلام در ذکر این موارد نیست.

این نگاه درونی نگاهی است که به بخش بزرگی از محتویات و درونمایه های ادیان و از آنجمله اسلام رنگ بوی تبعیض گرا و آزادی و برابری ستیز می دهد و می تواند این ادیان را واجد همان درجه از قبیح، مضمت و کراهتی نماید که هم‌نظرات تبعیض آمیز، شبه نژاد پرستانه و نژاد پرستانه بدان گرفتار هستند. و همین می تواند نقطه‌ی عزیمت نگاهی دیگر باشد.

نگاه سوم که کمتر مورد توجه قرار گرفته و به نظر می‌باید در تجدید نظر و بررسی دوباره به نگاه نخست، بدان توجه دقیق و مبسوطی نمود، نگاهی است از بیرون، ولی در این نگاه مواضع مندرج در نگاه دوم یا نگاه درونی باید ملحوظ و مورد محاسبه قرار گیرد. باید توجه نمود که در نگاه به درونمایه و مواضع درونی ادیان، حداقل در رابطه با بخش قابل توجهی از درونمایه‌ها و احکام آنها، مواضع بسیار مضموم و کراهت آمیزی نسبت به انسان مندرج است که می‌باید همچون عقاید آشکار و مصرح نژادپرستانه، همانگونه که مثلاً^۱ زمانهایی نسبت به سیاهان یا یهودیان وجود داشته است، با آنها رفتار و واجد محدودیت‌هایی از آن دست دانسته شود.

حال اگر مثالهایی که آقای گنجی در دفاع از موضع خویش مطرح نمودند را با توجه به این نگاه سوم مورد نظر قرار دهیم، این استدلال و شواهد نه تنها کمکی به ایشان در به کرسی نشاندن آراءشان نخواهد نمود، بلکه می‌تواند به موضوع تعلق خاطر و دغدغه پنهان ایشان در این مناظره، یعنی دین و دفاع از باور دینی و آزادی‌هایی که لابد برای غیر حرام است و برای او و هم‌باوران ایشان حلال، تسری یافته، آنها را در جایگاه متهم واقعی قرار داده و شایسته و بایسته تدبیری دوباره و تجدید نظر در زمین^۲ آزادی ابراز عقاید در زمینه بسیاری از احکام دینی گرداند که بسیار مخاطره‌آمیز و موهن بوده و هستند.

هشدار نسبت به قتل‌های خاموش در زندان‌ها

مادران پارک لاله



ما مادران پارک لاله ضمن تاکید بر سه خواست همیشگی خود؛ از سازمان‌ها و نهادهای حقوق بشری و تمامی مدافعان حقوق بشر و به ویژه از خانواده‌های زندانیان سیاسی می‌خواهیم تا دیر نشده از فاجعه انسانی دیگری در زندان‌های کشور جلوگیری کنند.

مرگ مشکوک هشت زندانی در زندان رجایی شهر (گوهردشت)، زنگ خطری را برای ما مدافعان حقوق بشر و فعالان سیاسی- مدنی به صدا در می آورد. اینها اخبار دردناکی است که در گوش و کنار به گوش می رسد، ولی شاید عمق فاجعه بسیار بیشتر از اینها باشد. وضعیت اسف بار زندان ها هشدار می است که باید توجه ویژه ای به آن مبذول داشت و ضروری است که با اعتراض گسترده همه جانبه جلوی این قتل های خاموش را گرفت. این وضعیت تنها به زندان های تهران اختصاص ندارد، بلکه زندان های شهرستان ها را نیز شامل می شود.

زندان هایی از جمله: زندان کارون اهواز، زندان بهبهان، زندان قزل حصار و غیره. شایان ذکر است زندان هایی همچون کهریزک و قرچک ورامین نیز همچنان دایر است. در کهریزک زندانیان عادی مرد و در قرچک ورامین زندانیان عادی زن با شرایط به غایت سخت و غیرانسانی روبرو هستند که نیاز به پیگیری جدی دارد.

جمهوری اسلامی گاهی برای فشار بیشتر بر زندانیان سیاسی، آنها را به این زندان ها منتقل می کند که نمونه های آن را در سال ۸۸ شاهد بودیم که چه فجایی در این زندان اتفاق افتاد. نمونه دیگر انتقال زندانیان سیاسی زن به قرچک ورامین بود که پس از اعتراض های گسترده، مجبور به بازگرداندن آنها به زندان اوین شد ولی نه در جای قبلی، بلکه در سوله ای غیراستاندارد.

مرگ های مشکوک در زندان های جمهوری اسلامی هر روز بیشتر و بیشتر می شود که می توان چند نمونه را نام برد. محمد مهدی زالیه نقشبندیان زندانی سیاسی کرد پس از کشیدن ۲۱ سال حبس، به دلیل سابقه آلودگی شیمیایی ریه هایش در جنگ ایران و عراق و محیط ناسالم زندان، بیماری اش تشدید می شود که با بی توجهی مسئولان زندان برای معالجه وی، شب گذشته در زندان گوهردشت فوت کرد.

منصور رادپور، در اثر عدم رسیدگی پزشکی در زندان و بر اثر فشارهای عصبی و شکنجه روز اول خرداد ماه ۱۳۹۱ در زندان گوهردشت کرج درگذشت. محسن دگمه چی در اثر ابتلا به بیماری سرطان پانکراس و عدم رسیدگی پزشکی در ۸ فروردین ۱۳۹۰ در زندان گوهردشت درگذشت.

هدی صابر فعال ملی- مذهبی، که در اعتراض به کشته شدن هاله سحابی در اثر اعتصاب غذا و عدم رسیدگی به وی در ۲۲ خرداد سال ۱۳۹۰ در زندان اوین در گذشت. طبق شهادت نامه ای که ۶۴ زندانی سیاسی بند ۳۵۰ دادند، او با وضعیت وخیم به بهداری اوین منتقل شد و نه تنها

به او رسیدگی نشد، بلکه مورد ضرب و شتم و توهین هم قرار گرفت و از اتاق بهداری به بیرون پرت شد.

امیدرضا میر صیافی و بلاگ نویس، در سال ۱۳۸۷ به مرگی مشکوک و بر اثر فشار روانی و عدم دریافت کمک های پزشکی در زندان اوین درگذشت.

امیر حشمت ساران دبیرکل جبهه اتحاد ملی که طی دو مرحله به ۱۶ سال حبس محکوم شده بود، در حمله ای توسط گارد ویژه زندان گوهردشت به شدت مجروح شد و در اثر بی توجهی مسئولان زندان و تزریق داروهای مشکوک پس از سه بار اغما به بیمارستان رجایی کرج منتقل شد و در ۱۶ اسفند سال ۱۳۷۸ در همان بیمارستان درگذشت.

شیوع انواع بیماری ها به پدیده ای بسیار رایج در زندان ها بدل شده است و جان بسیاری از زندانیان به دلیل انواع شکنجه ها و آزار و اذیت های دوران بازداشت و عدم دسترسی به امکانات پزشکی، با خطر جدی روبرو شده است. زندانیانی همچون فرخ واضحان، از زندانیان دستگیر شده پس از عاشورا که به ۱۵ سال حبس محکوم شد. وی از بیماری عفونی رنج می برد و یک بار او را با دست بند به سی سی یو منتقل کردند، ولی وضعیت اش همچنان خطرناک است و وثیقه سنگینی برای مرخصی او در نظر گرفته اند؛

مریم اکبری منفرد از خانواده جان باختگان دهه شصت است که سه برادر و یک خواهرش در همان سال ها اعدام شدند. او در ۱۰ دی ماه ۱۳۸۸ بازداشت و به اتهام همکاری با سازمان مجاهدین به ۱۵ سال حبس و تبعید به زندان رجایی شهر محکوم شد وی از به شدت بیمار بود که اخیرا تحت نظر نیروی انتظامی برای عمل جراحی کیسه صفرا به بیمارستان منتقل و پس از عمل بلادرنگ و بدون در نظر گرفتن دوره درمان به زندان اوین بازگردانده شد؛

نرگس محمدی سخن گو و نایب رییس کانون مدافعان حقوق بشر در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۱ برای گذراندن دوره محکومیت شش ساله اش بازداشت شد. وی به شدت بیمار است و از فلج عضلانی رنج می برد و در آخرین ملاقات در زندان زنجان، چهار مامور زن وی را روی صندلی معمولی تا سالن ملاقات حمل کرده اند.

بهنام ابراهیم زاده فعال کارگری که ۲۲ خرداد سال ۱۳۸۹ بازداشت شده است. او از بیماری و عفونت گوش رنج می برد ولی در حمایت از رضا شهابی دست به اعتصاب غذا زد و علیرغم پیگیری او و خانواده

اش، مسئولان زندان هیچ توجهی به وضعیت او نمی کنند؛

ریاض سبحانی شهروند بهایی که به دلیل بیماری قلبی یک بار آنژیو شد، ولی همچنان سلامتی اش در خطر است؛

حامد روحی نژاد، دانشجوی دانشگاه بهشتی که به اتهام همکاری با "انجمن پادشاهی ایران" به ده سال حبس تعزیری محکوم و علیرغم بیماری شدید ام-اس و به خطر افتادن سلامتی اش، به زندان زنجان تبعید شد.

ژیلا کرم زاده مکوندی یکی از مادران پارک لاله است که در ششم دی ماه ۱۳۹۰ برای گذراندن دو سال حبس بازداشت شد. وی دچار بیماری فشار خون است و اخیراً در زندان یک بار بیهوش شد که نیاز به رسیدگی خاص دارد.

اینها تنها نمونه هایی اندک از زندانیانی هستند که به دلیل فشارها و اذیت و آزارهای در زندان و فضای نامناسب بهداشتی و بی توجهی مسئولان، هر روز دچار مشکلات عدیده ای می شوند که در صورت عدم ایجاد فضایی مناسب برای آنان، جان شان در معرض خطر جدی قرار دارد.

نبود ابتدایی ترین امکانات اولیه برای زندانیان در زندان های کشور به ویژه زندانیان سیاسی، آنان را با مشکلات جدی روبرو کرده است. گویی دست های پشت پرده ای تصمیم به حذف زندانیان سیاسی و حتی زندانیان عادی گرفته است. از یک سو این روزها با موج گسترده اعدام ها مواجهیم و از سوی دیگر با مرگ های مشکوک در زندان های کشور روبرو هستیم.

بند زنان زندان اوین که در واقع سوله ای برای نگهداری زنان زندانیان سیاسی است، یکی دیگر از این زندان های غیر استاندارد کشور است. این زندان در زمستان بسیار سرد و در تابستان بسیار گرم است و هر آن احتمال تخریب اش وجود دارد، به طوری که چندی پیش به دنبال توفان در تهران، قسمتی از سقف آن فرو ریخت و زندانیان زن را با مشکل جدی مواجه ساخت. نبود آب گرم و سایر امکانات اولیه در این زندان نیز باعث شده که اغلب زندانیان سیاسی با بیماری های مختلف دست و پنجه نرم کنند.

گاهی زندانیان برای رسیدن به ابتدایی ترین خواسته های خود مجبور به اعتصاب غذای طولانی مدت می شوند که این اعتصاب ها می تواند جان

آنها را به خطر اندازد. زندانیانی همچون حسین ملکی رونقی در اعتراض به اعتراف گیری های تلویزیونی، چندین بار دست به اعتصاب غذا زد و با وجود ناراحتی کلیه و خون ریزی معده و علیرغم توصیه مسوولان بهداری زندان، نیروهای امنیتی به او اجازه انتقال به بیمارستان یا مرخصی برای درمان را نمی دهند؛

محمدصدیق کبودوند زندانی سیاسی کرد در تیرماه ۱۳۸۶ بازداشت و به ۱۱ سال حبس محکوم شد. او بیمار است ولی بارها به دلیل بیماری سرطان فرزندش درخواست مرخصی کرده بود که به دلیل عدم توجه مسئولان زندان، دست به اعتصاب غذا زده است. این بار نیز اعلام کرد تا زمانی که برای ملاقات فرزند بیمارش به او مرخصی داده نشود، اعتصاب اش را نخواهد شکست، آرش صادقی فعال دانشجویی که پس از اعتراض های سال ۸۸ مدت سی ماه را در زندان و عمدتا در سلول های انفرادی گذرانده است، در حمایت از حسین رونقی دست به اعتصاب غذا زده است.

رضا شهابی، راننده اتوبوس و عضو هیات مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی، زندانی دیگری است که سلامتی اش در معرض خطر قرار دارد. او در هنگام بازداشت به شدت مورد حمله نیروهای امنیتی قرار گرفت و از ناحیه گردن و مهره ها آسیب دیده و از همان زمان، تعادل اش را از دست داده است. او بارها در اعتراض به عدم رسیدگی به وضعیت خود، اقدام به اعتصاب غذا کرد و نزدیک بود به طور کامل سلامتی اش را از دست دهد که بالاخره پس از اعتراض های گسترده داخلی و بین المللی، برای معالجه به بیمارستان منتقل شد و تحت عمل جراحی قرار گرفت.

بسیاری دیگر از زندانیان سیاسی وضعیتی مشابه دارند و اگر این روند ادامه یابد، هر روز شاهد قتل های خاموش دیگری در زندان های جمهوری اسلامی خواهیم بود.

ما مادران پارک لاله ضمن تاکید بر سه خواست همیشگی خود؛ از سازمان ها و نهادهای حقوق بشری و تمامی مدافعان حقوق بشر و به ویژه از خانواده های زندانیان سیاسی می خواهیم تا دیر نشده از فاجعه انسانی دیگری در زندان های کشور جلوگیری کنند. ما باید از همه ابزارهای خود استفاده کنیم تا جمهوری اسلامی را ملزم به رعایت حقوق زندانیان کنیم. زندانیانی که بر اساس کنوانسیون های بین المللی حق زندگی دارند و کشورهای امضا کننده این کنوانسیون ها ملزم به رعایت تمامی مفاد کامل آن هستند.

جهانی شورشگر یا عصر جدید تیرگی؟ در باب تاریخچه زوال اقتصاد آمریکا

نوآم چامسکی

ترجمه محمودرضا عبداللهی

جنبش تسخیر، رخدادی بی اندازه شورانگیز و در واقع بی‌همتا است. چیزی از این دست حتی به ذهنم خطور نکرده بود. اگر پیوندها و همبستگی‌هایی که ایجاد کرده دوره‌ی طولانی و تاریک پیش رو را تاب آورد - چراکه پیروزی به سرعت حاصل نخواهد شد - می‌تواند فرصتی مهم در تاریخ آمریکا شود.

جنبش تسخیر، رخدادی بی اندازه شورانگیز و در واقع بی‌همتا است. چیزی از این دست حتی به ذهنم خطور نکرده بود. اگر پیوندها و همبستگی‌هایی که ایجاد کرده دوره‌ی طولانی و تاریک پیش رو را تاب آورد - چراکه پیروزی به سرعت حاصل نخواهد شد - می‌تواند فرصتی مهم در تاریخ آمریکا شود.

این واقعیت که جنبش تسخیر بی‌سابقه بوده کاملاً درست است. از یاد نبریم، این دورانی بی‌سابقه است - از دهه‌ی ۱۹۷۰ به این سو - و از نقطه‌عطفی در تاریخ آمریکا حکایت دارد. برای قرن‌ها، از زمانی که این کشور ایجاد شده، جامعه‌ای تحول‌گرا، اگر نه به شیوه‌هایی پسندیده، به حساب می‌آمده است. این داستان دیگری است، اما پیشرفت کلی به سوی ثروت، صنعتی شدن، توسعه، و امید بوده. توقعات یک همچو چیزهایی بوده است، حتی در نومیدهانه‌ترین زمان‌ها.

سنم آنقدرها هست که دوران رکود اقتصادی را به یاد بیاورم. پس از گذشت چند سال نخست، در اواسط دهی ۱۹۳۰، اوضاع واقعاً از امروز سخت تر بود، اما حال و هوا کاملاً فرق داشت. حسی وجود داشت که «ما بالاخره از این گرفتاری رها خواهیم شد»، حتی در بین بیکاران، از جمله بسیاری از خویشاوندانم، این برداشت وجود داشت که «اوضاع بهتر می شود».

اتحادیه های کارگری مبارز، به ویژه از طریق CIO (کنگره سازمان های صنعتی)، متشکل می شدند. کار به اعتصاب های نشسته کشید، که برای دنیای تجارت ترسناک بود، در نشریات آن موقع آنها میتوانند موضوع را بیابید. زیرا اعتصاب نشسته مرحله پیش از تسخیر کارخانه و اداره ی آن به دست خودتان است. فکر اینکه کارگران کارخانه ها را تسخیر کنند، بر حسب اتفاق، امروز نیز در دستور کار است، و ما هم باید به آن فکر کنیم. همچنین، قانون نیو دیل New Deal، در اثر فشار مردم، در شرف تصویب بود. با وجود زمانه ی عسرت، حسی وجود داشت که «ما از آن رهایی خواهیم یافت».

اکنون اوضاع متفاوت است. بر بسیاری از مردم ایالات متحده، حسی از ناامیدی، و گاه درماندگی، چیره است. به نظرم این در تاریخ آمریکا به راستی جدید است و مبنایی عینی دارد.

درباره ی طبقه ی کارگر

در دهی ۱۹۳۰، کارگران بیکار شده انتظار داشتند دوباره ی شغل هایشان را داشتند. اگر شما امروز- که میزان بیکاری کما بیش شبیه دوران رکود اقتصادی است- کارگری باشید در بخش تولیدی، و جریان های فعلی ادامه یابند، شغل ها برنخواهند گشت.

تغییرات در دهی ۱۹۷۰ رخ داد. دلایل بسیاری برای آن داریم. یکی از عوامل اصلی آن، که رابرت برنر، تاریخ نگار اقتصادی، بیش از همه آن را مطرح کرد، کاهش میزان سود در بخش تولید بود. عوامل دیگری هم وجود داشت. این عوامل منجر به تغییرهایی اساسی در اقتصاد شد- حرکتی معکوس رخ داد و صدها سال پیشرفت به سوی صنعتی شدن و توسعه به فرایند صنعتزدایی و توسعه زدایی بدل شد. البته، تولید صنعتی، در خارج، با منفعت بسیار به کار خود ادامه داده، اما برای نیروی کار ثمری نداشته است.

همراه با آن، چرخش بزرگی در اقتصاد روی داد، از بنگاه های تولیدی- که کالاهایی تولید می کنند که مردم بدان نیاز دارند یا می

توانند مصرف کنند- به دستکاری های مالی. آن موقع بود که مالیه‌گرایی اقتصاد واقعاً آغاز شد.

درباره‌ی بانک‌ها

تا پیش از دهه‌ی ۱۹۷۰، بانک‌ها به‌راستی بانک بودند. آنها واقعاً وظیفه‌ای که بانک‌ها قرار بود در دولت سرمایه‌داری انجام دهند بر عهده داشتند؛ سپرده‌ی استفاده نشده‌ی حساب بانکی شما را بر می‌داشتند و به کاری بالقوه سودمند، مثل کمک به خانواده‌ی ای برای خرید خانه یا به دانشگاه فرستادن بچه‌ها، انتقال می‌دادند. این امر در دهه‌ی ۱۹۷۰ دگرگونی چشمگیری یافت. از دوران رکود اقتصادی تا آن موقع، بحران مالی وجود نداشت. دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ دوران رشد عظیم بود، بالاترین رشد در تاریخ آمریکا، و شاید بالاترین در تاریخ اقتصاد.

و این رشدی برابری‌طلبانه بود. اوضاع یک پنجم پایینی همچون یک‌پنجم بالایی جمعیت خوب بود. بسیاری از مردم سبک زندگی متعارفی یافتند - آنچه در اینجا «طبقه‌ی متوسط» و در دیگر کشورها «طبقه‌ی کارگر» نامیده می‌شود- و این واقعیت داشت، و در دهه‌ی ۱۹۶۰ شتاب گرفت. فعالیت سیاسی در آن سال‌ها، پس از یک دهه‌ی کاملاً نومیدکننده، واقعاً به این کشور مدنیته‌ی بخشید که ماندنی شدند.

با شروع دهه‌ی ۱۹۷۰، دگرگونی‌های سریع و ناگهانی شروع شد: صنعت‌زدایی، انتقال فرایند تولید به دیگر کشورها، و چرخش به سوی موسسات مالی، که به‌سرعت رشد می‌کردند. باید بگویم که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، شاهد توسعه‌ی آن چیزی بودیم که چند دهه بعد به اقتصاد "تکنولوژی برتر" بدل گشت: کامپیوتر، اینترنت، و انقلاب در فن‌آوری اطلاعات اساساً در بخش دولتی رخ داد.

تحولاتی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ روی داد دور باطلی را به راه انداخت. به تجمع ثروتی فزاینده در دست بخش‌های مالی انجامید. این به سود اقتصاد نبود - و چه بسا به اقتصاد و به جامعه آسیب می‌زد- اما به تمرکز عظیم ثروت می‌انجامید.

درباره‌ی سیاست و پول

تمرکز ثروت تمرکز قدرت سیاسی را به بار می‌آورد. و تمرکز قدرت سیاسی باعث وضع قوانینی می‌شود که به این دور باطل سرعت و شدت می‌بخشد. این قانون‌گذاری که اساساً دوحزبی بود، سیاست‌های مالی و

تغییرات مالیاتی، و همچنین قوانینی در مورد راهبری شرکتی و مقرراتزدایی پدید آورد. به همراه آن، هزینه های انتخاباتی افزایش سریع یافت و احزاب سیاسی را بسیار بیشتر در منابع مالی شرکت های بزرگ غرق می کرد.

این احزاب از جنبه های زیادی زایل شدند. پیشتر این گونه باب بود که اگر کسی در کنگره می خواست عضو کمیسیونی شود، می بایست آن را عمدتاً از طریق ارشدیت و خدمت به دست می آورد. در عرض چند سال، راه پیشرفت شد گذاشتن پول در صندوق حزب، موضوعی که تام فرگوسن به خوبی به آن پرداخته است. این کل سیستم را به مراتب بیشتر به سمت منابع مالی شرکت های بزرگ (و بیش از پیش به سمت بخش مالی) سوق داد.

این دور باطل به تمرکز هولناک ثروت، عمدتاً در دست یک دهم بالای یک درصد جمعیت، منجر شد. در همین حال، دوره ای از رکود یا حتی نزول را برای اکثریت جمعیت آغاز کرد. مردم روزگار خود را می گذرانند، اما به روشهایی مصنوعی نظیر ساعات کار طولانی، میزان بالای وام و قرض، و تکیه بر افزایش قیمت املاک، مثل حساب مسکن اخیر. به سرعت این ساعات کار در ایالات متحده از دیگر کشورهای صنعتی مانند ژاپن و کشورهای گوناگون اروپایی بالاتر رفت. پس دوره ای از رکود و نزول برای اکثریت جمعیت، به همراه دوره ای از تمرکز شدید ثروت، به وجود آمد.

همواره بین خط مشی عمومی و خواست مردمی اختلاف بوده، اما این اختلاف به شدت افزایش یافته است. این را در واقع اکنون می توانید ببینید. توجه کنید به موضوع عمده ای که همه در واشنگتن به آن متمرکز شده اند: کسری بودجه. درست است، برای مردم کسری بودجه موضوع اصلی نیست. در واقع، چندان موضوع اصلی به حساب نمی آید. موضوع اصلی بیکاری است. کمیسیون کسری بودجه وجود دارد، ولی کمیسیونی برای بیکاری موجود نیست. در زمینه کسری بودجه، مردم نظراتی دارند. به نظرسنجیها نگاهی بیاندازید. مردم یکصدا طرفدار مالیات بیشتر بر ثروتمندان هستند - که در دوره رکود و نزول کاهش بسیاری یافت - و نیز از حفظ همین مزایای اجتماعی محدود حمایت می کنند.

تصمیم کمیسیون کسری بودجه شاید خلاف این باشد. جنبش تسخیر می تواند شالودهی محکمی بسازد که مانعی جدی در برابر تیری که قلب کشور را نشانه رفته باشد.

نظام ثروتمند سالار و «پروکاریا» (۱)

برای عموم مردم، یا همان ۹۹٪ مد نظر جنبش تسخیر، اوضاع بسیار دشوار بوده - و ممکن است بدتر هم شود. این می تواند دوره‌ی نزول برگشت ناپذیری باشد. برای ۱٪ و بیشتر از آن ۰.۱٪ اوضاع خوب است. آنها از هر زمان دیگری ثروتمندتر و قدرتمندترند و کنترل بیشتری بر سیستم سیاسی دارند و به سایر مردم بی‌توجه‌اند. و اگر ادامه‌ی آن ممکن باشد، تا جایی که به آنها مربوط است، خُب، چرا که نه؟

«سیتی گروپ» را در نظر آورید. طی چند دهه، سیتی گروپ یکی از فاسدترین شرکت های سرمایه گذاری بوده است، بارها، از اوایل دوران ریگان و تا همین الان، با پول مالیات دهندگان (پول مردم عادی) به دانش رسیده و نجاتش داده اند. نمی خواهم به آن بپردازم، اما واقعا حیرت‌آور است.

در ۲۰۰۵، سیتی گروپ بروشوری برای سرمایه گذاران منتشر کرد با عنوان «ثروتمندسالاری: خرید تجملات، شرح بی توازی جهانی». این جزوه از سرمایه گذاران مصرانه می خواست پول‌هایشان را در نمایه‌ی ثروتمندسالاری جا بدهند. در آن آمده بود، «جهان به دو اردوگاه تقسیم می شود: ثروتمندسالاران و باقی انسان‌ها.»

ثروتمندسالاران، یا همان صاحبان پول، کسانی اند که کالاهای لوکس می خرند و ... و این درست وسط ماجرا است. سیتی گروپ ادعا می کرد شاخص ثروتش کارکرد بسیار بهتری از بازار بورس دارد. راجع به بقیه هم، به امان خدا رهایشان می کنیم. اصلاً اهمیتی به بقیه نمی دهیم. باید همین دور و بر باشند و به ایجاد دولتی قدرتمند کمک کنند که از ما حمایت کند و وقتی به هچل افتادیم به دامن برسد، اما در اساس، به جز این کارکردی نخواهند داشت. این روزها این بقیه را گاهی «پروکاریا» می نامند - مردمی که حیاتی بی ثبات در حاشیه‌ی جامعه دارند. البته، این دیگر حاشیه نیست، دارد تبدیل به بخش قابل ملاحظه‌ای از جامعه‌ی ایالات متحده و به واقع جاهای دیگر می شود. این را می‌توان به فال نیک گرفت!

بنابراین، برای مثال آلن گرینسپن، رییس فدرال رزرو (بانک مرکزی آمریکا)، که کارشناسان اقتصاد - وقتی هنوز «آلن مقدس» بود - یکی از بزرگترین اقتصاددانان همه‌ی زمان ها می خواندندش (و این پیش از ورشستگی ای بود که او در اصل مقصر آن قلمداد شد)، در دوران

کلینتون در کنگره شهادت می داد که اقتصاد بزرگی که او سرپرستی می کند چه معجزاتی کرده است. او می گفت که بخش عمده ای از موفقیت این اقتصاد بر پایه‌ی چیزی است که او «رشد ناامنی کارگران» می نامید. اگر کارگران امنیت شغلی ندارند، بخشی از پروکاریا محسوب می شوند که در ناامنی زندگی می کنند، مطالبه و توقعی ندارند، تلاشی برای دستمزد بالاتر نمی کنند، مزایای بهتری به آنان تعلق نخواهد گرفت. هر وقت نخواستیمشان، با اردنگی بیرونشان می کنیم. و این چیزی است که، به زبان فنی، اقتصاد سالم خوانده می شود. و گرینسپن برای این بی اندازه ستایش و تحسین می شد.

خوب، حالا جهان، در نگاه جنبش تسخیر، واقعا به دو گروه ثروتمندان و طبقه‌ی ناپایدار تقسیم می شود- ۱٪ ها و ۹۹٪ ها، که ممکن است در ارقام دقیق نباشد اما در تصویر کاملا درست است. حالا، ثروتمندسالاری درست وسط ماجراست و می تواند همین طور ادامه دهد.

اگر چنین شود، آن برگشت تاریخی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز شد ممکن است برگشت ناپذیر شود؛ این جایی است که در حال حرکت به سمتش هستیم. جنبش تسخیر نخستین واکنش واقعی، مهم، و مردمی است که قادر است مانع این پسرقت شود. با این حال، لازم است این واقعیت را بپذیریم که این مبارزه‌ای سخت و طولانی خواهد بود. پیروزی همین فردا به دست نمی آید. باید ساختارهایی را پدید آورد که ماندگار باشند و سختی‌ها را تاب آورند و بتوانند پیروزی‌های بزرگ به بار آورند. کارهای بسیاری هست که باید انجام داد.

به سوی تصاحب کارگری

پیشتر اشاره کردم که در دهه‌ی ۱۹۳۰ یکی از مؤثرترین حربه‌ها اعتصاب نشسته بود و دلیلی ساده داشت: این گامی است پیش از تصاحب کارخانه. در طول دهه‌ی ۱۹۷۰، وقتی افول شروع شده بود، شاهد رویدادهای مهمی بودیم. در ۱۹۷۷، یواس استیل تصمیم گرفت یکی از مهم‌ترین کارخانه‌هایش را در «یانگ استون» اوهایو تعطیل کند. کارگران و اهالی آنجا، به جای ترک کردن محل، متحد شدند و آن را از شرکت خریدند؛ کارخانه به نیروی کار تحویل داده شد و بدل شد به مجتمعی تحت اداره و نظارت کارگران. آنها پیروز نشدند، اما اگر حمایت مردمی کافی وجود می داشت، پیروزی دور از دسترس نبود. این موضوعی است که گار آلپرویتز و استاوتون لیند، وکیل کارگران و اهالی آنجا، به تفصیل بیان کرده اند.

این پیروزی‌ای نسبی بود، دست‌آخر شکست خوردند، اما این واقعه تلاش‌های دیگری را به موجب شد. حالا، در سراسر اوهایو، و دیگر جاها، به سدها، بلکه هزاران، صنایع نه چندان کوچکی بر می‌خوریم که کارگران/اهالی در تملک خود دارند و خود کارگران آنها را اداره می‌کنند. این پایه‌ی انقلابی واقعی است که به این شکل در حال رخ دادن است.

در یکی از حومه‌های بوستون، حدود یک سال پیش، چیزی مشابه روی داد. شرکتی چندملیتی تصمیم گرفت مجتمعی سودآور و کارآمد را، که تولیدکننده‌ی تکنولوژی مدرن بود، تعطیل کند. از قرار معلوم، این کارخانه آن قدر که باید و شاید برایشان پرمفعت نبود. کارگران و اتحادیه‌ی آنها پیشنهاد خرید، تصاحب، و اداره‌ی آن را داد. در عوض، شرکت چندملیتی، شاید به سبب تعصب طبقاتی، تصمیم به بستن آن گرفت. به نظرم آنها نمی‌خواهند چنین چیزهایی روی دهد. اگر حمایت مردمی کافی وجود داشت، اگر چیزی شبیه جنبش تسخیر وجود می‌داشت که بتواند وارد معرکه شود، پیروزی امکان‌پذیر بود.

وقایعی از این دست در حال رخ دادن است. در واقع، بعضی از آنها بنیادی‌اند. مدتی پیش، باراک اوباما، به عنوان رئیس‌جمهور، اداره‌ی صنایع اتومبیل‌سازی را، که اساساً پیشتر در تملک مردم قرار داشت، در دست گرفت؛ کارهای بسیاری می‌توانست صورت گیرد. آنچه صورت گرفت این بود: تجدید سازمان، به نحوی که دوباره به مالکانش، یا افرادی نظیر آنان، پس داده شوند، و به راه قدیم ادامه دهند.

امکان دیگر آن بود که به نیروی کار تحویل داده شود - که به هر حال مالک اصلی آن بود- و به نظام صنعتی عمده‌ای بدل گردد، با مدیریت و در تملک کارگران، و بخش‌بزرگی از اقتصاد شود و چیزهایی تولید کند که مردم نیاز دارند؛ و چه چیزهایی که ما نیاز نداریم.

همگی می‌دانیم یا باید بدانیم که ایالات متحده در حمل و نقل سریع بی‌اندازه عقب مانده است، و این مشکلی جدی است. نه تنها در زندگی مردم، که در اقتصاد تأثیر گذاشته است. در این باره، قضیه‌ای شخصی را مثال بزنم. چند ماه پیش، سخنرانی‌هایی در فرانسه برگزار کردم و می‌بایست قطاری را از آوینیون در جنوب فرانسه تا فرودگاه شارل دوگل سوار می‌شدم، مسیری برابر واشنگتن دی‌سی به بوستون، که دو ساعت طول کشید. نمی‌دانم تا به حال از واشنگتن به بوستون با قطار سفر کرده‌اید یا نه؟ سرعت آن همان است که ۶۰ سال پیش بود، وقتی من و همسرم برای اولین بار سوار آن شدیم؛ این مایه‌ی ننگ است.

اینجا هم می توان مثل اروپا عمل کرد. قابلیتش وجود دارد، نیروی کار ماهر. اگر کمک مردمی وجود می داشت، دگرگونی عمده ای در اقتصاد رخ می داد.

برای آنکه کار را عجیب و غریب تر کنیم، درست هنگامی که این گزینه کنار گذاشته شد، دولت اوباما وزیر حمل و نقل اش را به اسپانیا فرستاد تا قراردادی برای توسعه ای راه آهن سریع ببندد، کاری که می شد با همان ماشین زنگارگرفته ای که تعطیل شده بود انجام داد. اینها دلایلی طبقاتی دارد و بازتاب فقدان بسیج سیاسی مردمی است.

تغییرات آب و هوایی و سلاح های اتمی

من به مسائل داخلی پرداختم، اما دو تحول خطرناک در عرصه بین المللی در حال رخ دادن است و مثل بختکی روی هر آنچه که می خواهیم بحث کنیم می افتد. برای نخستین بار در طول تاریخ بشر، تهدیدهایی واقعی در کمین ادامه ی حیات گونه های جانداران است.

یکی از ۱۹۴۵ به این سو ما را رها نکرده است. تا حالا هم معجزه بوده که از شر آن در امان مانده ایم، و آن خطر جنگ اتمی و سلاح های اتمی است. گرچه زیاد به آن پرداخته نمی شود، سیاست های دولت ایالات متحده و متحدانش این تهدید را افزایش داده است. اگر کاری درباره اش صورت نگیرد به دردسر خواهیم افتاد.

دیگری، البته، فاجعه ی زیست محیطی است. در عمل، تمام کشورهای جهان، برای اینکه کاری کرده باشند، هر قدر هم نصفه و نیمه، حداقل دست به اقداماتی زده اند. ایالات متحده هم قدم هایی برداشته که عمدتاً در جهت شتاب بخشیدن به این تهدید بوده! اینجا تنها کشور مهمی بوده که نه تنها دست به عمل سازنده ای برای حفظ محیط زیست زده، که حتی به این قافله نپیوسته است و، از خیلی جهات، حتی خواسته آن را به عقب برگرداند.

این به تبلیغات عظیمی برمی گردد که دنیای تجارت، آشکارا و خودخواهانه، انجام داده تا بکوشد مردم را متقاعد سازد که تغییرات زیست محیطی دوزوکلک روشنفکرهاست و «چرا باید به حرف این دانشمندان گوش کرد؟».

به واقع، داریم به دوران های سیاه عقبگرد می کنیم و این شوخی نیست. اگر آنچه که در قدرتمندترین و ثروتمندترین کشور دنیا در طول تاریخ در حال رخ دادن است، یعنی این فاجعه، گرفته نشود، به

فاصله‌ی یکی دو نسل، دیگر چیزهایی که ما از آن صحبت می‌کنیم اهمیتی نخواهد داشت. باید خیلی زود، کاری دلسوزانه و مداوم برای حل آن انجام داد.

شروع و تداوم چنین کاری آسان نخواهد بود. موانع، سختی‌ها، و گرفتاری‌هایی پیش خواهد آمد که اجتناب‌ناپذیر است. اما اگر همبستگی‌ای که سال گذشته اینجا در این کشور و در دیگر کشورها به وجود آمد به رشد خود ادامه دهد، شانس ما برای آینده‌ای روشن کم نخواهد بود.

برگرفته از [https://www.commondreams.org/view/۲۰۱۲/۰۵/۰۸-۱](#)

پی‌نویسها

• مقاله بالا ترجمه‌ای است از:

Noam Chomsky, A Rebellious World or a New Dark Age? On the
,History of the US Economy in Decline

<https://www.commondreams.org/view/۲۰۱۲/۰۵/۰۸-۱>

(۱) Precariat منظور بخش بی‌ثباتی از طبقه‌ی کارگر یا پرولتاریا است که به سبب تحولات چند دهه‌ی اخیر در زمینه‌ی برون‌سپاری، قراردادهای موقت کاری و مانند آن به وجود آمده است. این واژه به سبک واژه کلاسیک پرولتاریا و از ریشه precarious یعنی بی‌ثبات و پرخطر ساخته شده است و برخی جامعه‌شناسان این طبقه را فعالان اصلی جنبش‌های جدید ضد سیستمی در وال استریت و نیز در بهار عربی می‌دانند.

ایمیل مترجم: mahmoud.reza.abdollahi@gmail.co

باشد که نسیم آزادی بر خاک میهن بوزد



نامه ۳۲۰ فعال حقوق بشری و مدنی به حسین رونقی

ما همراه با خانواده، دوستداران و تمام کسانی که به راه تو ایمان دارند، راسخانه معتقدیم که بدون تو و دیگر مبارزان نمی‌توانیم به آزادی و دموکراسی که هدف مشترکمان است، دست بیابیم.

پیام اعتراض تو و پایداریات به گوش همه رسیده است. به اعتصاب غذایت پایان بده، با استقامت و پایداریات، با هم قفل زندان بزرگی به اسم ایران را می‌شکنیم.

ما فعالان حقوق بشری، سیاسی، مدنی و روزنامه‌نگاران هم‌وطنت ضمن تاکید بر خواسته‌های برحق تو و ارج نهادن بر رشادت، استقامت و فعالیت‌های حقوق بشری و مدنیات در راستای آزادی بیان و مبارزه با سانسور در ایران، نگران سلامتیات هستیم.

در فضای خفقانی که هر روز بیش از پیش شهروندان ایرانی را اسیر خود کرده است، بودن و ماندگاریات را ارزشمند دانسته و درخواست شکستن اعتصاب غذایت را داریم.

همراهیات را در کنار مبارزه دیگر فعالان برای رسیدن به آزادی و دموکراسی لازم دانسته و از تو می‌خواهیم به اعتصاب غذای خود پایان دهی.

از فشارهای وارد شده بر جسم و روح که از روز نخست به آن دچار شدی آگاهیم و هم‌دلانه روزهایی را که بر تو می‌گذرد نگاه می‌کنیم.

ما رفتار جمهوری اسلامی با تو و دیگر زندانیان سیاسی - عقیدتی را محکوم می‌کنیم.

ما همراه با خانواده، دوستداران و تمام کسانی که به راه تو ایمان دارند، راسخانه معتقدیم که بدون تو و دیگر مبارزان نمی‌توانیم به آزادی و دموکراسی که هدف مشترکمان است، دست بیابیم.

پیام اعتراض تو و پایداریات به گوش همه رسیده است. به اعتصاب
غذایت پایان بده، با استقامت و پایداریات، با هم قفل زندان بزرگی
به اسم ایران را می‌شکنیم.

همراهان تو در چهار گوشه‌ی جهان:

ا. مومنی، ا. نظریان، آبتین غفاری، ابوالفضل اسلامی، احسان بداغی،
احسان منصوری، احمد آزاد، احمد رافت، احمد منتظری، اردوان ارشاد،
اردوان روزبه، ارسلان ضیایی، ارسلان کهنمویی پور، آرش آبادپور،
ارشاد علیجانی، آرمان رضاخانی، آرنوش ازرحیمی، آریا خسروی، آزاده
اسدی، اسماعیل ختائی، آسیه امینی، اشکان یزدچی، اعظم بهرامی،
اکبر سیف، اکبر معارفی، امید پیوندی، امید کشتکار، امید کوهی،
امیر بیگلری، امیر پیشداد، امیر رشیدی، امیر صحتی، امیر وارسته
حیدری، امیرحسین سراجی، امیرحسین فتوحی، امیررضا امیربختیار،
امین سرخابی، انور میرستاری، آیدا سعادت، آیدا قجر، ایرج
باقرزاده، آینده آزاد، بابک اجلالی، بابک داد، باقر ابراهیم زاده،
بهداد ثابت آزاد، بهروز بیات، بهروز حشمت، بهروز معظمی، بهزاد
مهرانی، بهزاد مهرانی، بهزاد میرزایی، بهمن امینی، بهمن مبشری،
بهمن نیرومند، بهناز مهرانی، بیژن افتخاری، بیژن صف سری، بیژن
لطیفی، پرتو نوری علا، پروانه سلطانی، پروانه وحیدمنش، پروین
کهزادی، پویا جهاندار، جعفر قدیم خانی، جلال ایجادی، جمشید
خونجوش، جهان‌شاه جاوید، حامد ابراهیمی نژاد، حامیان مادران پارک
لاله لس‌آنجلس، حبیب تبریزیان، حسن زرهی، حسن طالبی، حسن فرشتیان،
حسن نایب هاشم، حسین افصحی، حسین باقرزاده، حسین تقی زاده، حسین
دولت آبادی، حسین سبحان‌اللهی، حسین علوی، حسین علیزاده، حمید
جاودان، حمید زیارتی، حمید صدر، حمید مافی، حمیدرضا ظریفی نیا،
حنیف مزروعی، دارا عزیزی، داریوش وثوقی، داوود نوائیان، دنیا
اکبری، راضیه (پری) نشاط، رامین خرسندی، رحیم شام بیاتی، رضا
اغنمی، رضا اکرمی، رضا چرندابی، رضا دقتی، رضا سیاوشی، رضا صدیق،
رضا علیجانی، رضا فانی یزدی، رضا قاضی نوری، رضا قریشی، رضا
مبین، رضا مرزبان، رضا هیوا، رضا ولی زاده، رضوان مقدم، روح‌الله
زم، روحی شفایی، روزبه میرابراهیمی، روژین محمدی، رویا طلوعی،
رویا مبشری، رویا ملکی، زهرا ربانی املشی، زهره حبیب محمدی، زیبا
میرحسینی، زینت اسماعیل زاده، ساجده عرب سرخی، سامان رسول پور،
سانیا عوضپور، سپیده پورآقایی، سپیده فارسی، سجاد شاهمرادی، سجاد
ویس مرادی، سحر رضازاده، سرژ آراکلی، سعید آگنجی، سعید پورحیدر،
سعید پیوندی، سعید جعفری، سعیده بهرامی، سعیده سهرابی، سلمان

سیما، سهراب بهداد، سهیل پرهیزی، سورنا هاشمی، سوسن محمدخانی
غیاث وند، سوفیا صدیق پور، سولماز ایکدر، سیامک فرید، سیامک
مویدزاده، سیاوش صفوی، سیاوش عبقری، سید ابراهیم نبوی، سید اکبر
روحانی، سید علی بنی جمالی، سید مجتبی واحدی، شادی صدر، شاهین
انزلی، شاهین فاطمی، شاهین نوربخش، شروین نکوئی، شکوه نجم آبادی،
شهاب الدین شیخی، شهاب فیضی، شهرام قنبری، شهره عاصمی، شهزاده
نظرآوا، شهلا بهاردوست، شهلا عبقری، شهین نوائی، شیوا نوجو، صابر
عباسیان، صبری نجفی، صدرا سمنانی رهبر، طلعت یگانه تبریزی، طیبه
علیرضایی، عباس خرسندی، عباس معروفی، عبدالحمید معصومی تهرانی،
عبداله گدازگر، عصمت بهرامی، علی افشاری، علی اکبر قنبری، علی،
اکبر مهدی، علی پیرسان، علی تارخ، علی تقی پور، علی حسین قاضی
زاده، علی دماوندی، علی راجی، علی طایفی، علی عبدی، علی فاتحی،
علی فتوتی، علی قلی زاده، علی کلائی، علی مهتدی، علی هنری، علیرضا
کریم زاده، غریبا طالبیان، فاریا بارلاس، فاطمه عرب سرخی، فرشاد
توماج، فرشاد ملک احمدی، فرشید آذرنیوش، فرشید فاریابی، فرهاد
ثابتان، فرهاد صوفی، فرهاد طالبیان، فرهاد نعمانی، فرهاد نوری،
فرهمند علیپور، فرهنگ قاسمی، فروغ جواهری، فریبرز مهران ادیب،
فرید مهران ادیب، فریدون معزی مقدم، فیروزه رمضان زاده، فیروزه
فولادی، کاران صدر، کاظم ایزدی، کاظم کردوانی، کامبیز شبانکاره،
کامبیز غفوری، کامران بهنیا، کامیار بهرنگ، کاوه آهنگری، کاوه
شیرزاد، کاوه کرمانشاهی، کتایون پزشکی، کتایون شیبانی، کتایون
عظیمی فرد، کمال بایرام زاده، کمیته دفاع از زندانیان سیاسی
ایران - برلین، کورش صحتی، کیانوش رضانی، کیانوش سنجر، کیوان
فروزان، گرجی مرزبان، گودرز اقتداری، گیسو جهانگیری، لیدا پرچمی،
لیدا حسینی نژاد، ماسیس عزیزخانیان، مائده سلطانی، مجید تمجیدی،
مجید محمدی، مجید نیکنام، محبوبه عباسقلی زاده، محسن نژاد، محمد
بهبودی، محمد شمس، محمد صادقی، محمد قلیخانی، محمدجواد دردکشان،
محمدحسین جعفری، محمدرضا فطرس، محمدرضا کلانی، محمدرضا نیکفر،
محمدعلی مهرآسا، محمود ایمانی، محمود مهران ادیب، مرتضی کاظمیان،
مرتضی ملک محمدی، مرتضی نگاهی، مرجان افتخاری، مرسده هاشمی، مریم
اهری، مریم روزبهانی، مزدک عبدی پور، مزدک نصیری، مسعود اکبری
راد، مصطفی خسروی، مقداد بریمانی، ملیحه محمدی، منصور معدل،
منصوره شجاعی، منصوره فتحی، منوچهر محمدی، منوچهر مقصودنیا،
منوچهر یزدیان، مهدی اقدم، مهدی امینی، مهدی سعیدپور، مهدی
فتاپور، مهدی محسنی، مهدی معتمدی مهر، مهدی نخل احمدی، مهدی
نوذر، مهدی یارمحمدی، مهران براتی، مهرانگیز کار، مهرداد احسان
پور، مهرداد درویش پور، مهشید راستی، مهناز پراکند، مونا کاشف،

کاظم کردوانی، میثاق پارسا، میثم رودکی، میثم معتمدنیا، نادر انتصار، نادر هاشمی، نازک افشار، ناصر پاکدامن، ناصر رحمانی نژاد، ناهید جعفر پور، نسترن هادوی، نسرين ابراهیمی، نسرين الماسی، نسیم سرابندی، نصیر امامی، نگین بانک، نوشابه امیری، نوشین شاهرخی، نیکروز اولاد اعظمی، نیلوفر بیضایی، نیلوفر رستمی، هایده قهرمانی، همایون مهمنش، ویدا حاجبی، ویدا فرهودی، یوحنا نجدی، یوسف سهرابیان.

فراخوان شیرین عبادی برنده ایرانی جایزه صلح نوبل، و سه سازمان مدافع حقوق بشر

برای نجات جان زندانیان بیمار در ایران

در ایران جان زندانیان عقیدتی در خطر است

در زندان های جمهوری اسلامی ایران زندگی بسیاری از زندانیان عقیدتی در خطر است.

شیرین عبادی برنده ایرانی جایزه صلح نوبل، فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر و جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران و گزارشگران بدون مرز رفتار غیر انسانی جمهوری اسلامی با زندانیان عقیدتی و از میان با مدافعان حقوق بشر، روزنامه‌نگاران و شهروند و بندگان را محکوم می‌کنند.

«وضعیت حقوق بشر در ایران هر روز بدتر می‌شود، ما شاهد مرگ مشکوک زندانیان و بدرفتاری با آنها در زندان‌های سراسر ایران و به ویژه در زندان‌های اوین و رجایی شهر هستیم. خطر مرگ بسیاری از زندانیان عقیدتی را تهدید می‌کند. برای نمونه نرگس محمدی، محمد صدیق کیودوند و حسین رونقی ملکی به شدت بیمار هستند. ما خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط آنها هستیم. ما مقامات مسوول ایران را فرا

می‌خوانیم از بد رفتاری با زندانیان و از به خطر انداختن جان این انسان‌ها خودداری کنند. ما مسوولان جمهوری اسلامی ایران را مسئول هرگونه پیشامد بد برای آنها می‌دانیم.»

نرگس محمدی، روزنامه‌نگار و سخن‌گوی کانون مدافعان حقوق بشر در تاریخ ۲ اردیبهشت ۱۳۹۱، در زنجان بازداشت و به زندان اوین انتقال داده شد. او پیش از این نیز بارها احضار و بازداشت شده بود، آخرین بار از ۲۰ خرداد تا ۱۱ تیرماه ۱۳۸۹ را در زندان به‌سر برده بود. که در مدت بازداشت بر اثر فشارهای بازجویی دچار فلج عضلانی شد. در شهریور ماه همان سال از سوی شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران برای «اجتماع و تبانی علیه امنیت کشور، عضویت در کانون مدافعان حقوق بشر و فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران»، به ۱۱ سال زندان محکوم شد که این حکم در اسفندماه ۱۳۹۰ به شش سال کاهش یافت. در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ماه، خانواده نرگس محمدی مطلع شد که وی را به زندان شهر زنجان منتقل کرده اند.

تقی رحمانی، که خود نیز از قربانیان آزار و اذیت قضایی و بازداشت‌های خودسرانه جمهوری اسلامی است و در اواخر سال گذشته مجبور به ترک کشور شده است، به سازمان‌های مدافع حقوق بشر در باره وضعیت وضعیت سلامت همسرش نرگس محمدی گفت: «نرگس را به شکل غیر قانونی و با وجود مخالفتش به زندان زنجان برده‌اند. وی با زندانیان جرائم عمومی هم‌بند است. در زندان‌های ایران به شکل عمومی امکانات پزشکی کم است، اما در شهرستان‌ها این امکان محدودتر است. هر روز که بگذرد حدت بیماری نرگس بیشتر و درمان وی دشوارتر می‌شود.»

محمد صدیق کی‌دوند، سردبیر هفته‌نامه توقیف شده‌ی پیام مردم کردستان، از دو هفته پیش در اعتصاب غذا به‌سر می‌برد. این روزنامه‌نگار که از تیرماه ۱۳۸۶ زندانی و یک سال بعد از سوی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران برای تاسیس سازمانی در دفاع از حقوق بشر در کردستان به یازده سال زندان محکوم شده است، از بیماری‌های متعددی رنج می‌برد، و در اعتراض به تصمیم مقامات قضایی در ممانعت از دیدار با فرزندش که بیمار و در بیمارستانی در تهران بستری است، اعتصاب غذا کرده است. این روزنامه‌نگار یکی از قربانیان سخت‌گیری‌های بیرحمانه‌ی مسوولان قضایی است. دستگاه قضایی درخواست‌های مکرر وی برای معالجه و مرخصی را نظام‌مند رد می‌کند.

حسین رونقی ملکی، وب‌نگار از تاریخ ۶ خرداد ۱۳۹۱ در اعتراض به

وضعیت بازداشت خود دست به اعتصاب غذا زده است. او با وجود دو عمل جراحی کلیه اما هنوز در وضعیت خطرناکی بسر می‌برد. این مدافع حقوق بشر در تاریخ ۲۲ آذر ماه از سوی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بازداشت شد، تا هفته‌ها پس از زندانی شدنش خانواده از محل بازداشت و نگاهداری وی بی‌خبر بودند. این وب‌نگار به اتهام «استفاده و تولید فیلترشکن، میزبانی از سایت‌های مدافع حقوق بشر» به پانزده سال زندان محکوم شده است. در تاریخ ۱۳ خرداد ماه به دستور آیت‌الله صادق لاریجانی رئیس دستگاه قضایی این وب‌نگار به بیمارستان انتقال داده شد، اما نزدیکان وی بر این باورند که تضمینی برای ادامه درمان وی وجود ندارد.

شیرین عبادی برنده‌ی ایرانی جایزه صلح نوبل، فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر، جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران و گزارش‌گران بدون مرز در این باره اعلام می‌کنند: «جمهوری اسلامی ایران از وضعیت پرتنش منطقه و مذاکرات پیرامون برنامه‌های اتمی خود، بهره می‌برد تا توجه افکار عمومی جهانی را از وخامت وضعیت حقوق بشر در ایران دور کند. مقامات ایران همچنان از ورود احمد شهید، گزارش‌گر ویژه شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد برای بررسی وضعیت حقوق بشر در ایران، به این کشور ممانعت می‌کنند. بر خلاف قوانین ملی و بین‌المللی هیچ نظارتی بر زندان‌های ایران پیرامون حمایت از حقوق بنیادین زندانیان صورت نمی‌گیرد. جامعه جهانی باید مقامات جمهوری اسلامی ایران را به همکاری بدون قید و شرط با سازمان ملل وادار کند و امکان بازدید گزارش‌گر ویژه را از ایران فراهم آورد.»